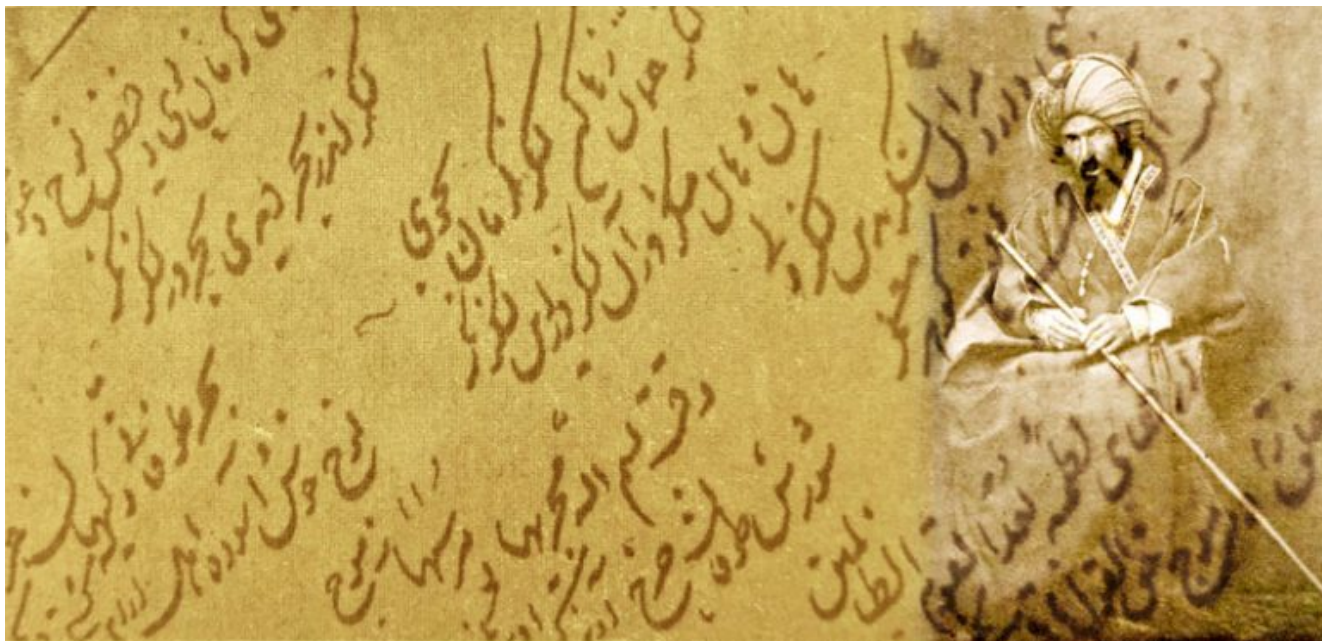




قصیده لنگریه

اسماعیل هنر، بزرگترین پسر ابوالحسن یغمای جندقی، شاعر معروف قرن 13 هجری، از شاعران نامدار است.

هنر در انواع شعر از قصیده و غزل و رباعی و قطعه و مرثیه کار کرده، البته دیوان او که به خط خودش اکنون در کتابخانه مجلس است به چاپ نرسیده است.

از قصاید معروف اسماعیل هنر قصیده لنگریه است که در ستایش مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اع، سروده شده. هنر با مطالعه آثار مرحوم کرمانی اع، غریبانه ارادتمند وی شده بود. و وقتی نامه ای از خور بیابانک به کرمان فرستاده بود و تمنای ملاقات داشت، مرحوم حاج محمد کریم خان اع در جواب هنر نوشته که عمّا قریب در مقامی مقدس یکدیگر را خواهیم دید. و هر دو پس از چند ماه فاصله از جهان رفته اند. در سال 1288 هجری قمری.

در ادامه این وبسایت را، به قصیده لنگریه مرحوم هنر آذین میکنیم.

نکته: لنگر دهکده ای در حوالی کرمان است که مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اع بیشتر اوقات سال را در آنجا سکنی میگزیدند.

سوی کرمان پوی و فیض نوح دعوت گر نگر _ _ _ لنگر اندر بحر دیدی بحر در
لنگر نگر

لنگر عمّاں رها کن لنگر کرمان بجوی _ _ _ هان و هان منگر در آن لنگر در این
لنگر نگر

نسبتی دارد مران لنگر بدین لنگر ولی

- _ - _ -

نسبت آن با خزف چون نسبت

گوهر نگر

آهنین لنگر ببار شور دریا دیده ای

- _ - _ -

این گلین لنگر که شیرین بحرش

اندر بر نگر

عین نوح و بحر و کشتی، اصل طوفان و نجات

- _ - _ -

دیدن ار خواهی در آن دریای پهناور

نگر

از ره صورت به معنی پوی و، زان جا نیز پای

- _ - _ -

بر ببالانه وز آن بالا به

بالاتر نگر

بحر طوفانی و، کیهان غرقه و، عالم خراب

- _ - _ -

نوح خوش آسوده، اهل آرام کشتی

در نگر

وقت بسم الله مجری ها و مرسی ها ز موج

- _ - _ -

شورش طوفان چرخ آویز کوه او

بر نگر

از قفای لطمه بعداً لقوم الظالمین

- _ - _ -

خلق را در موج حق القول پا

تا سر نگر

هرکه ارکب لا تکن را از ساوی جای جست

- _ - _ -

در تکاب ورطه لا عاصمش

مضطر نگر

گاه غیض الماء قول قیل یا ارض ابلعی

- _ - _ -

بر بامر قد قضا از استوت

معبر نگر

نوح را از ربّ انزلنی مبارک منزلی

- _ - _ -

بر سر جودی ز خیر

المنزلین داور نگر

نوح و اصحاب سفینه، قوم و طوفان و هلاک

- _ - _ -

هرچه گفتم رمزی اندر راز آن

مضمّر نگر

نوح پیغمبر، سفینه آل و، اصحاب اهل دین

- _ - _ -

بغض غرق و، امن حبّ آل

پیغمبر نگر

بر حدیث من تمسک قد نجا بگمار هوش

- _ - _ -

در کلام من تخلف قد غرق

اندر نگر

ناخدای آن سفینه پاک را بعد از رسول

- _ - _ -

والی حق و خلیفه داد و دین

پرور نگر

در سفینه دست زن لطف خدا با مرد بین	— — —	با خلیفه یار شو، عون ولی
یاور نگر		
مصطفی شهر است و حیدر باب و در هر باب باز	— — —	آن خلیفه راستین را پشتبان
در نگر		
گر تو مستخلف دو بینی با خلیفه از حول	— — —	داوری چشم آر و عیب دیده
اعور نگر		
فهم ذات و دید وجه حق نیاید در قیاس	— — —	جلوه وجه الله اندر آینه
مظهر نگر		
مظهر آن جلوه و آئینه آن نور را	— — —	جبهه فرخ رخ صدر
الهی فر نگر		
صدر ابراهیم انساب کریم النفس آنک	— — —	هرچه جز آثار او بینی
بت آزر نگر		
حجت حقش به نصر دین فخر المرسلین	— — —	همچو شمشیر امیر المؤمنین
حیدر نگر		
هرچه غیر از علم او مجهول لا یعنی شمار	— — —	هرچه الا گفت او مجعول بهتان
گر نگر		
خصم اگر فرعون و مجعولات او آلات سحر	— — —	او کلیم و کلک او ثعبان سحر
او بر نگر		
تیغ قول قاطعش بر فرق اعدای جحود	— — —	نوالفقار مرتضی بر تارک
عنتر نگر		
جاحد تصدیق او را بی سخن زندیق گوی	— — —	منکر تحقیق او را بی گنه
کافر نگر		
در ره یأجوج کفر منکران از دفترش	— — —	یک ورق محکم تر از صد سدّ
اسکندر نگر		
در بهشتی بزمش از نوشین بیان فیض زای	— — —	چشمه تسنیم اعطینا لک
الکوثر نگر		
خواهی ار ادراک الرحمن بالعرش استوی	— — —	فره یزدانی استیلاش بر
کشور نگر		

مهر او چون مهره خورشید در

-- -- --
خاور نگر

داغ او چون حلقه ماه نو اندر باختر

مهر او چون شعر من درکات و

-- -- --
کالنجر نگر

صیت او چون سهم شه در نوبه و ترتر ببین

هم غبار از قصر او در دیده

-- -- --
قیصر نگر

هم نشان از نعل او بر جبهه خاقان و رای

در سعود سعد او بر عرشه

-- -- --
منبر نگر

دیدن از خواهی عروج احمد مرسل به عرش

از وجودش صد جهان جان به یک

-- -- --
پیکر نگر

در رخس صد عالم معنی به یک صورت ببین

اندر او تا دیگران با دیده

-- -- --
دیگر نگر

چشم خود بین نه بهم، چشم خدا بین کن فراز

چند رای بو حنیفه، فتوی

-- -- --
جعفر نگر

چند ژاژ بو مسیلم، راز از احمد سرای

در یکی دستار صد سلمان و صد

-- -- --
بوذر نگر

در یکی اندام صد مقداد و صد عمار بین

در خرابی خاکدان صد گنج فال و

-- -- --
فر نگر

در به مشتی استخوان هفتاد کیهان جان و دل

کین او چون شرک یزدان زنب لا

-- -- --
یغفر نگر

ردّ او چون کیش باطل، دین لن یقبل شناس

در شمار دوستان از خاک

-- -- --
ره کمتر نگر

بندگان پرور خداوندا مرا بر آستان

گرگ مستی هام ازین در همچو

-- -- --
شیر نر نگر

نی یکی از دوستانم بل سگی از آستان

زره را رخ نا گزر در مهر

-- -- --
روشنگر نگر

روی اندر مهر خورشید تو دارم زره وار

بارک الله عزّ باب و

__ __ __

با ولایت زادم از مام و پدر وه وه مرا

عصمت مادر نگر

بر سرم از طوق

__ __ __

گردن از افسار آن خر بندگانم رسته بین

خوشتن افسر نگر

فاش و پنهان سوی من با چشم سرّ و

__ __ __

چون خود از دوران نزدیکم نه نزدیکان دور

سر نگر

چون اویس اندر قرن با غیب در

__ __ __

حاضر و غایب هنر چون از ثنا گویان تست

محضر نگر

این وصیت مر مرا از

__ __ __

شاعری نبود شعارم خاصه در مدحتگری

باب دانشور نگر

انوری وش نی ثنا سنج ملک

__ __ __

همچو خاقانیم نی مداح شروانشاه دان

سنجر نگر

یا چو بهمان در بر طغر لتکین

__ __ __

چون فلان نه در برالب ارسالان دستان بکش

چنبر نگر

نی ز این و آنم اندر بند سیم

__ __ __

نه زمیر و شاهم اندر طمع فروجاه بین

و زر نگر

دولت دارائیم بی گنج و بی

__ __ __

در قناعت کرده ام رو وز مناعت های فقر

لشکر نگر

چرخ و کیهان کم ز مشتی خاک و

__ __ __

در به چشم همتم از دولت ارشاد تو

خاکستر نگر

نی مرا در قعر چه نی در دم

__ __ __

مال و جاه اندر ره دین چون همی ماراست جان

اژدر نگر

هر ستایش را به وصف خود همی در

__ __ __

مر ستایش را به ذاتت من نیم درخور ولیک

خور نگر

ماکیان را نیروی پرواز بال

__ __ __

قدر تو عرشی و مرغم ماکیان تا سقف بام

و پر نگر

ورنه از اعشی و شعرایم به شعر

__ __ __

شعر اگر شعری ندارد سعر عشری از شعیر

اشعر نگر

مطلع این خوش چکامه نغز را از گفت من - _ _ -
و بر نگر

هاتفی شش سال از این پیشم به خواب از غیب گفت - _ _ -
دعوت گر نگر

خود شنید ستم که یارانش بیابان برده اند - _ _ -
پرور نگر

من خود اینک نیز زیور بستمش از مدح تو - _ _ -
بازیگر نگر

گوهرین بگریست بی شوهر به مهرش خطبه کن - _ _ -
شوهر نگر

تا ظهور دین قائم شادمان و شادپای - _ _ -
خویش را کیفر نگر

بر سر و پا دوستان را گنج پاش و تاج نه - _ _ -
خنجر نگر
